

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله
تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما
بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی
اعدائهم اجمعین.

خب ایام را تبریک عرض می‌کنیم. آغاز ولایت مولایمان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا
فداه و اعیاد پیش رو.

«اللهم کن لولیک الحُجَّة بن الحسن، صلواتک علیہ و علی آبائہ، فی هذه السَّاعة و فی کلِّ
ساعةٍ، ولیّاً و حافظاً، و قائداً و ناصراً، و دليلاً و عیناً، حتی تسکنه أرضک طوعاً، و تُمتَّعَ
فیها طویلاً». «اللهم اجعلنا من اعوانه و انصاره و من مقویة سلطانه».

بحث رسید به قسم ثانی که جایی است که اضطرار به معین واقع نشده بلکه اضطرار به
احد اطراف هست. در این قسم هم همان صوری که در صورت سابقه و قسم اول بود،
همان صور در این جا هم قابل تصویر است. یعنی تارۀ این اضطرار بأحد الاطراف قبل
التکلیف و العلم به، حادث می‌شود. این شخص اضطرار پیدا کرده بود که احدالکأسین را
بیاشامد. دو ظرف آب بود، اضطرار پیدا کرد، برای رفع اضطرار احد الکأسین را بیاشامد
و بعد متوجه شد، علم پیدا کرد که یک قطره‌ای چکید در یکی از این دوتا که این جا
اضطرار قبل التکلیف و قبل العلم بالتکلیف هست و آخری اضطرار بعدهما است. علم
داشت به این که یکی از این کأسین ماعین منتجس شده و بعد حالا یک تشنگی
فوق العاده‌ای به او عارض شد که ناچار است یکی از این دوتا را بیاشامد و ثالثۀ این
اضطرار متوسط بینهما است همان جور که آن جا داشتیم. یعنی تکلیف آمده بوده، این
اطلاع نداشته و بعد اضطرار به احدالکأسین پیدا می‌کند. فرقی نمی‌کند این را بیاشامد یا
آن را بیاشامد، به احدالکأسین رفع اضطرارش می‌شود. اضطرار به احدالکأسین پیدا
می‌کند و بعد علم پیدا می‌کند که عجب! قبل از این اضطرار ما این جا اجتناب عن النجسی
یا عن النجس آمده بوده، پس این صور ثلاثه‌ای که در صورت اضطرار به معین تصویر
داشت در صورت اضطرار به غیر معین هم این صور ثلاثه تصویر دارد و همین جور آن صور
اتحاد، اتحاد زمانین همان جور که آن جا تصویر داشت این جا هم تصویر دارد بنابراین ما باید
هر یک از این صور را جداگانه مورد بحث قرار بدهیم.

اما الصورة الاولى؛ صورت اولی این هست که اضطرار سابق بر تکلیف و علم به تکلیف
است. اضطرار بوده، بعد قطره‌ای چکیده و علم پیدا کرد این شخص که احدالکأسین
منتجس شده. در این مسئله هم، در این فرض هم همان طور که در مسئله سابق، صورت
اولای سابق دو قول بود، این جا هم اعظم دو قول دارند. عده‌ای قائل شدند به این که در
این جا تنجیز نیست، علم اجمالی تنجیز نمی‌آورد و قهراً از غیر مایختاره لرفع الاضطرار هم
اجتناب لازم نیست بکنید. یکی از این کأسین را که للاضطرار می‌آشامد، وقتی این را
آشامید آن دیگری را هم اشکال ندارد بیاشامد. البته باید کاری بکند که علم تفصیلی به

تنجس پیدا نکند. که مثلاً یا با یک مثلاً یک آب، در مثالی که ما داریم می‌زنیم آب، یا با یک لوله‌ای بیاشامد که این لب‌هایش و این‌ها متنجس نشود و یا این‌که اگر که یکی را آشامید لرفع الاضطرار، لب و این‌ها را آب بکشد بعد آن یکی را هم بخورد اشکالی ندارد.

«ذهب الی هذا القول المحقق الخراسانی فی الکفایه»، دیگه ایشان در این فرض عدول نفرموده خلافاً لفرض اول سابق که عدول فرمود در حاشیه، اما این‌جا عدول نفرموده نسبت به جایی که اضطرار به غیر معین باشد نظر شریفش همین است که تنجیز نیست. و هم‌چنین ذهب الیه شیخنا الاستاد قدس سره در تسدید الأصول، ایشان هم قائل به همین هستند که این‌جا تنجیز وجود ندارد.

و قول ثانی قول به تنجیز و لزوم مراعات آن غیر ما یختاره لرفع الاضطرار، ذهب الیه شیخ الاعظم قدس سره و جماعتی از فقهای بعد از ایشان مثل محقق نائینی، مثل محقق امام، مثل محقق خوئی، شهید صدر و غیر این بزرگان. یعنی این قول دوم قول مشهور است کأنه می‌شود گفت بین فقهاء و اصولیین.

عجالتاً اقوی و ادله‌شان را بررسی کنیم تا ببینیم که به کجا می‌رسیم؟ بعید نیست همین قول ثانی اقوی باشد ولی حالا در عین حال فعلاً به طور جزم عرض نمی‌کنم. برای قول اول که قول صاحب کفایه و شیخنا الاستاد هست وجوهی از ادله قابل اقامه هست. وجه اول وجهی است که خود صاحب کفایه اقامه، و آن این است که فرموده؛ خب در این‌جا مسلم ترخیصی از طرف شارع که هست. چون اضطرار دارد بالاخره باحدهما ولو غیر معین باشد. وجود ترخیص با علم به این‌که یک تکلیف فعلی در مقام هست تنافی دارد. نمی‌شود بین این دوتا را جمع کرد که هم شارع این‌جا ترخیص داشته باشد هم در عین حال یک تکلیف فعلی داشته باشد که پای آن ایستاده می‌گوید باید اطاعت کنی. این دوتا قابل جمع نیست. چون قابل جمع نیست پس از آن طرف که مسلم است ترخیص وجود دارد و این ترخیص قابل جمع با تکلیف فعلی نیست؛ پس ما علم پیدا می‌کنیم که... علم به تکلیف فعلی پیدا نمی‌کنیم. وقتی علم پیدا نکردیم خب علم اجمالی در حقیقت این‌جاها یعنی محقق نمی‌شود. خب آن یکی که اختیار می‌کنیم برای رفع اضطرار که خب حلال، جایز است. آن دیگری که اختیار نکردیم شک می‌کنیم آیا تکلیف دارد یا تکلیف ندارد؟ شبهه بدوی می‌شود. علم اجمالی که دیگه نیست. به اصل مراجعه می‌کنیم، برائت جاری می‌کنیم یا استصحاب جاری می‌کنیم که طاهر است. بنابراین آن غیر مایختاره را هم لازم نیست مراعات کند للوجود المرخص در او؛ اصل عملی. آن یکی هم که یختاره لرفع الاضطرار که خب به خاطر اضطرار جایز است دیگه، این بیان محقق خراسانی قدس سره هست.

اشکالی که بزرگان کردند به فرمایش ایشان منہم محقق خوئی در مصباح الاصول و بزرگان دیگر، این است که این‌جا مضطرّ الیه غیر از متعلّق تکلیف است. بنابراین اضطرار در این‌جا تکلیف را بر نمی‌دارد. خب اگر درواقع آن قطره متنجس یا نجس به ظرف الف اصابت کرده باشد، آبی که در ظرف الف هست اصابت کرده باشد، من که اضطرار به آشامیدن ظرف الف ندارم. من اضطرار به شرب احدهما دارم یعنی جامع بین الکأسین، پس آن‌که متعلّق اضطرار است و بر او اضطرار منطبق است؛ او احد الکأسین است که تکلیف ندارد احد الکأسین، آن‌که اضطرار بر آن هست کأس الف است، آن‌که تکلیف روی آن رفته کأس الف است من اضطرار ندارم. بله، این‌جا چون اضطرار به جامع دارم و از آن طرف چهل دارم که کدام است، این‌جا اجازه دارم که ولو کأس الف را بردارم. حالا این

اجازه یا اجازه عقلی بگویند هست؟ بالاخره چه کار کنیم؟ و یا این که اگر هم اجازه شرعی است یک حکم ظاهری است. حکم ظاهری که با حکم واقعی تنافی ندارد که، آن سر جای خودش هست. پس مقایسه مقام با آنجایی که اضطرار، اول بوده و ما به کأس معین اضطرار پیدا می‌کنیم؛ مقایسه با این جا و آن جا غلط است. آن جا که من اضطرار به کأس معین داشتم خب اگر درواقع همین کأس معین متنجس بود اضطرار هم به همین کأس معین طرّو کرده و قرار گرفته، پس واقعاً تکلیف برداشته می‌شود. چون رفع ما اضطروا الیه، یا کلّ ما حرّمه الله برای کسی که معذور است، برای کسی که مضطرّ است خدا حلال فرموده، می‌گوید این حلال واقعی است. پس بنابراین در آن جا من واقعاً علم به تکلیف پیدا نمی‌کنم. چرا؟ برای این که ممکن است همان که متنجس است که من به آن نیاز ...، همان طرف الفی که من اضطرار به خود آن دارم. همین اگر متنجس شده باشد شارع اجتناب آن را برداشته، چون مضطرّ الیه است دیگه. اما در مانحن فیه در بحث ما که اضطرار به خصوص آن که متنجس است پیدا نکرده، اضطرار به آن منطبق نیست. اضطرار به احد الکأسین است؛ جامع بین این و آن. و اضطرار به جامع، تکلیف را از فردی که محرم است یا واجب است بر نمی‌دارد و شاهد علی ذلک، در مقام علم تفصیلی است. اگر کسی می‌داند ظرف الف قطعاً متنجس است، ظرف ب قطعاً پاک است، دوتا آب هست یکی در ظرف الف است، می‌داند قطعاً این متنجس است، دید که نجسی در او قرار گرفت. ظرف الف هم قطعاً پاک است، می‌داند ولی اضطرار پیدا کرد که یکی را بیاشامد، آیا این جا می‌تواند کسی فتوا بدهد که خب اضطرار پیدا کرده دیگه، پس این فرد همان ظرف الف اشکال ندارد. می‌گوید آقا، آن اضطرار که بر، از ظرف الف واقع نشده که تا این که حرمت ظرف الف از بین برود. اضطرار به جامع واقع شده، خب در این جا حرمت ظرف الف سر جای خودش هست، شما رفع اضطرار را بر ظرف ب بکن،

س: این جا اصلاً خروج از بحث نیست؟ ... که اصلاً می‌شود اضطرار معین

ج: نه،

س: چرا دیگه، ما الدلیل دیگر می‌دانیم که

ج: اضطرار نه، این که از تشنگی نمیرد که به این نیست که حتماً این ظرف الف را بخورد

س: نه، ولی ما با دلیل دیگر می‌دانیم که شارع ما را امر به، رفع اضطرار با حرام با وجود حلال نمی‌کند

ج: نه، او گفته اضطرار، می‌دانم... رفع اضطرار گفته بکن جامع را، پس بنابراین این شاهد است، نه این که بخواهیم بگوییم این در محل کلام است، این شاهد است و منبه این است که در این جا هم ...، از جهت علم اجمالی و تفصیلی که فرقی نمی‌کند. همان طور که در مورد علم تفصیلی به این که این ظرف الف حرام است و ظرف ب حلال است، اضطرار به جامع بینهما باعث نمی‌شود که حرمت از آن ظرف الف برداشته بشود، در جایی هم که علم اجمالی دارم یا این حرام است یا آن حلال است، یا این حرام است یا این حلال است و این حلال، خب در آن جا هم اضطرار به جامع پیدا کردی، این اضطرار به جامع چه ربطی دارد به این که آن که متعلّق به حرمت است حرمتش را بردارد. متحد با آن نیست. بله، فرق این جا با آن جا که علم تفصیلی داشته این است که آن جا حتی حکم ظاهری از طرف شارع نمی‌آید به این که شما این ظرف شما علم تفصیلی دارد بیاشام! چون ترخیص در مخالفت قطعیه است. آن اذن نمی‌آید. اما در مانحن فیه اذن می‌آید، حکم

ظاهری که اگر این را انتخاب کردی و سطوةً همان حرام واقعی شد عیبی ندارد. ولی بدون این که باز حرمتش را بردارد. یعنی چون متعلّق حرمت با اضطرار تفاوت می کند. این فرمایش محقق خوئی در مصباح الاصول و غیر واحدی از محققین که در قبال آقای آخوند قدس سره این فرمایشات را دارند و این طور فرمودند. حالا این آیا ایراد و مناقشه بر آقای آخوند وارد هست یا وارد نیست؟ فعلاً ما عرضی نمی کنیم چون وجوه دیگر ممکن است در ضمن آن ها یک جوابی برای این باشد یا نباشد، بعد برمی گردیم حالا به این وجوه، فعلاً این فرمایش و این جواب.

س: در تصویر معنای وجوب در مواردی مثل واجبات موسّعه، مثل نماز ظهری که موسّع است، این جا یک حرفی اصولیون می زدند که چه طور معنای وجوب در حالی که تبدل افراد ما داریم، مثلاً می توانی این آن بخوانی، می توانی آن بعد بخوانی، می توانی آن بعد بخوانی، در حالی که وجوب باید منع از نقیض بکند. آن جا چی می گفتند؟ می گفتند اشکال این بود دیگه، می گفت من در حالی که می توانم الان بخوانم آن بعد می خوانم، آن بعد می خوانم، دیگه چه طور شما منع از نقیض نداری؟ می گفتند این تبدل فرد است. اما تکلیف به هر کدام از افرادی که شما اِتیان بکنی در هر کدام از این آنان، تکلیف به خود فرد تعلق می گیرد و وجوب را بر آن منطبق می کردند. در مانحن فیه هم وجوب حفظ نفس به خاطر... وقتی ادله اضطرار می گوید که آقا جان را حفظ کن دیگه، به خاطر وجوب حفظ نفس می گویم شرب احدهما جایز است بلکه واجب است. این جا هم می آیم بر هر دو فرد هم کأس الف هم کأس ب حال هر کدامش را که انتخاب کردیم وجوب خوردن و وجوب شرب و دفع از حفظ نفس را می آیم منطبق می کنیم به همان بیانی که در واجبات موسّعه می آمدیم معنای وجوب را منطبق می کردیم.

ج: آن جا هم آن مبنای کسی که می گوید هم این واجب است هم آن واجب است باطل است

س: هر چی می گفتند آن جا

ج: حالا همین، حالا این جوری دارید تقریب می کنید. شما دارید می گوید که چی؟ می گوید فرض کنید که در واجبات موسعه از زوال تا آخر وقت هزارها فرد قابل تصویر است طولی و عرضی، به تعداد این ها وجوب داریم و مگر متعلّق وجوب فرد است.

س: من نگفتم. اصلاً چنین حرفی نزدیم. به آقای خوئی سؤال می کنم، می گویم شما در واجبات موسعه این را چه طور منطبق می کردید؟

ج: این جا این جوری منطبق می کنیم می گویم طبیعت وجوب دارد و ترک الطبیعة چیه؟ حرام است. جایز نیست! طبیعت! کار به فرد نداریم.

س: خب فرد مورد بحث یا نه آخر؟

ج: بله؟

س: این فردی که من آوردم واجب شده یا نه؟

ج: به عنوان فرد واجب نیست نه، نه، طبیعت، این واژه مصداق آن است پس طبیعت... الانطباق قهری و الاجزاء عقلی؛ اما این واجب نیست. فلذا اگر کسی دارد نماز می خواند،

همین نمازی که الان از من صادر دارد می‌شود و یتحقق فی الخارج، من به قصد وجوب همین دارم می‌آورم، این تشریع محرم می‌تواند بشود

س: نه، نه، این را نمی‌گوییم، این را نمی‌گوییم، این به همین که بشود ... این را می‌گوید، واجب را نمی‌گوید آقای خوئی

ج: نه

س: نمی‌گوید؟

ج: این فرد را نمی‌گوید.

س: می‌گوید به عنوان

ج: می‌گوید نه، می‌گوید منطبق علیه واجب است

س: عیبی ندارد می‌گوید منطبق علیه واجب است اما می‌گوید فرد واجب

ج: وجوب ندارد

س: این جا هم همان را بگیر.

ج: نه، این وجوب ندارد دیگه، پس این جا این جوری گفته می‌شود. پس این جا گفته می‌شود آن که حرام است و یا وجوب اجتناب دارد، در مانحن فیه، آن که حرام است و وجوب اجتناب دارد این مضطرّالیه نیست. آن که مضطرّالیه هست اصلاً وجوب ندارد، تکلیف روی آن نیست، آن جامع بینهما است. اجتناب عنهما که ما نداریم. روی آن جامع نرفته، پس بنابراین این جوابی است که حالا به محقق خراسانی از طرف قائلین به قول دوم داده می‌شود به این شکل، تا حالا ببینیم که می‌توانیم دفاع کنیم از محقق...، شاید بعضی از جوهی که گفته می‌شود بعداً دفاع از آقای خراسانی باشد.

حالا من آن را همین جا بگویم تا حالا خیلی نسیه نباشد تا بعد بیشتر باید روی آن تأمل کنیم. و آن این است که گفته می‌شود که ما آن که موضوع حق الطاعة مولا است و عقل می‌گوید باید امتثالش بکنی، عبارت است از تکلیفی که می‌دانی ترخیص راجع به آن نیست، تکلیف غیر مرخص، این است. و آیا در ما نحن فیه ما تکلیفی که بدانیم ترخیصی راجع به آن نیست داریم؟ می‌گوییم نه نداریم، چرا؟ برای خاطر این که درست است «ما إضطررنا الیه» او جامع است و تکلیف روی فرد است، اما آیا به دلالت التزام وقتی شارع می‌گوید این جامعی که اضطرار به آن پیدا کردی جایز است، آیا این به دلالت التزام نمی‌گوید تطبیق به هر کدام خواستی اشکال ندارد؟ پس تجویز تطبیق از طرف شارع وجود دارد. وقتی تجویز تطبیق وجود داشت پس بنابراین همان جاهایی هم که واقعاً حکمش روی آن است دارد تجویز می‌کند تطبیق می‌توانی بکنی. ولو شارع الان در اثر جهل من راهی جز این ندارد، درست است باعثش جهل من شده، ولی بالاخره شارع دارد چی می‌کند؟ دارد تجویز تطبیق می‌فرماید. یا اگر نگوییم که این تجویز صادر من الشارع به عنوان یک قانون است اما خودش دارد چیزی را جعل می‌کند که می‌داند لازمه‌ی عقلی‌اش این تجویز عقلی هست. مثلاً این حرف‌ها حالا در باب اجتماع امر و نهی و آن جاها شبیه این حرف‌ها آن جاها گفته می‌شود. مثلاً در واجب موسع، شارع گفته صلّ، صلاة الظهر، خب افراد طولی و

عرضی متعددی قابل تصویر است، نماز اول وقت بخوانی، وسط وقت، آخر وقت، مسجد بخوانی، خانه بخوانی، با این لباس بخوانی، با آن لباس بخوانی، همه‌ی این‌ها افراد این صلاة هستند. حالا شارع که می‌گوید من صلاة را واجب کردم، این طبیعت را واجب کردم یا از این در می‌آید به دلالت التزام که انت مخیر قانوناً در این‌که بر این تطبیق کنی، بر آن تطبیق کنی، بر آن امتثال کنی، با این امتثال کنی، با آن امتثال کنی، با آن امتثال کنی. یا اگر این بگویم نه دیگر، این‌ها دیگر قانون برای این‌ها ندارد، تجویز در تطبیق دیگر هی ندارد، این عقل است ولی خودش می‌داند که وقتی تکلیف را روی جامعه می‌آورد چنین لازمه‌ی عقلی‌ای و لابدمنه‌ی وجود دارد. که عقل می‌گوید به هرکدام می‌خواهی تطبیق کن.

در این‌جا هم آن ادله‌ی اضطرار که شارع فرموده جایز است این‌جا وقتی اضطرار به احدهما پیدا کردی جایز است، آن یا از دلش درمی‌آید که من به تو اجازه می‌دهم بر هرکدام خواستی تطبیق کن، حتی به آن که حرام واقعی است. یا لااقل منشأ جواز عقلی را دارد درست می‌کند. عقل می‌گوید حق مولویت مولا در جایی است که خودش نه ترخیص داده باشد در مخالفت نه منشأ ترخیص عقلی را درست کرده باشد و جایی که خودش ترخیص دارد می‌دهد ولو بنحو تطبیق، که یعنی مضطرّالیه چیز دیگری است ولی می‌گوید می‌شود آن را بر این تطبیق کنی. بنابراین این‌که محقق خوئی قدس‌سره و بزرگان دیگر می‌فرمایند متعلق اضطرار غیر متعلق تکلیف است؛ بنابراین اضطرار بر متعلق تکلیف منطبق نمی‌شود تا رفع تکلیف بشود و فارق مقام با آن‌جایی که علم تفصیلی بود که فرمودند فرقی ندارد فارقش همین است که در مورد علم تفصیلی که می‌دانی این ظرف الف حرام است و ظرف ب پاک است و حالا اضطرار به جامع پیدا کردی، آن‌جا هم متعلق اضطرار غیر از متعلق تکلیف است چون جامع است، هم در آن‌جا چنین مدلول التزامی پیدا نمی‌شود نسبت به آن ظرف الف، چون شارع وجهی ندارد، جعلی ندارد که. و هم چنین منشأ برای تجویز عقلی آن‌جا پیدا نمی‌شود؛ بنابراین فرق بین المقامین است. این بیانی است که می‌شود جواب محقق خوئی را با آن داد و بزرگان و دفاع از محقق خراسانی کرد، البته نه به ادبیاتی که ایشان به‌کار گرفت، چون ادبیات محقق خراسانی این بود که این با تکلیف فعلی نمی‌سازد. نه ما نمی‌گوییم با تکلیف فعلی نمی‌سازد، این تجویز با تکلیف فعلی ادعا نمی‌کنیم ولی می‌گوییم تکلیف فعلی هست ولی تکلیف فعلی‌ای مورد حق الطاعة هست که خودش تجویز نکرده. شهید صدر در حتی علم تفصیلی هم فرموده دیگر که این‌که عقل می‌گوید باید اطاعت بکنی معلق است، که خودش نباید اجازه بدهد. البته در علم تفصیلی نمی‌تواند بیاید اجازه بدهد ولی این تعلیق توی آن هست که اگر بدهد و می‌شد بله در موردش دیگر چیزی نبود، کاسه از آتش داغ‌تر که نیستیم که. بفرمایید ...

س: می‌شود بیان کرد که همان مناقضه‌ای که آخوند به راه انداخته که درواقع ما قبول نمی‌کنیم به‌خاطر این‌که متعلق‌ها را متفاوت می‌بینیم، همان مناقضه با این بیانی که شما فرمودید وجود دارد، چون آن مناقضه درواقع روح آن مناقضه مترتب بر این نیست که این فرد حتماً وجوب داشته باشد، مترتب بر این است که درواقع تطبیق هم اگر باشد آن مناقضه وجود دارد. یعنی مناقضه‌ای که آخوند بیان فرمودند درست است اگر بخواهیم به همان الفاظ اکتفاء بکنیم درست نیست، نمی‌توانیم قبول بکنیم چون متعلق‌ها با هم فرق دارد. ولی روح آن مناقضه وجود دارد چون به جهت این‌که مترتب بر این نیست که آن فرد خودش واجب باشد، مترتب بر تجویز شارع که تجویز هم با این‌که بر جامع هم باشد سازگار است.

ج: یعنی بله به این جور می‌شود گفت که بله شما اگر این تجویز از توی آن دریابید، مناقضه نه، مناقضه‌ی

س: به هر حال سازگار نیست که این را بیاوری تجویز بکنی ولو می‌توانی از آن‌ور هم بیایی بگویی که ...

ج: نه مثل حکم واقعی و ظاهری است دیگر، وقتی جاهل است می‌گوید آقا برائت داری، ولی برائت معنایش این نیست که حکم درواقع نیست و برداشتم. ببینیم آقای آخوند نظر شریفش این است که کأنّ در این جاها و این جور بیان اشکال این آقایان این جوری وارد می‌شود؛ یعنی از یک طرف تو می‌گویی تکلیف را برداشتم چون اضطرار رافع تکلیف است، از یک طرفی بگویی تکلیف هست، از یک طرف بگویی این تکلیف را برداشتم تناقض دارد، آقای آخوند این جور می‌گوید.

س: درست است، ما می‌گوییم این بیان را قبول نداریم ...

ج: این بیان درست نیست که بخواهیم این را بگوییم؛ اما این بیان بگوییم که نه تکلیف سر جای خودش است اما تکلیفی که ترخیص در مخالفتش داده شده نیست، چنین چیزی ما علم نداریم. تکلیفی که ترخیص در مخالفتش داده نشده باشد...

س: بله شما که کامل واضح و فرمایش‌تان درست است

ج: و آن نه، و آن هم اگر باز متعلق‌ها را جدا کردیم آن لازمه‌ی آن چه بگوییم از این که اضطرار به جامع تعلق گرفته و از او بیرون می‌آید تجویز تطبیق بر این و بر آن، این تجویز و تطبیقی که می‌آید اگر وزانش وزان حکم ظاهری هست چون مال جاهل است باز منافاتی با آن که حکم واقعی باشد و تناقض ایجاد کند ندارد.

س: یعنی نمی‌شود

ج: آره با آن تنافی ندارد.

خب این یک مطلب. مطلب دیگری که در این جا باز قابل توجه هست و ما باید حالا در محاسبات‌مان به آن توجه بکنیم این است که اگر فرق است بین مولای ما شارع و موالیان عرفیه، شارع که می‌داند زید درست است به جامع اضطرار پیدا کرده ولی او می‌داند رفع اضطرارش را به کأس الف می‌کند، او می‌داند رفع اضطرارش را به کأس الف می‌کند. آیا در این جا می‌تواند حکم فعلی برای کأس الف جعل کند؟ این هم باید تأمل در آن بکنیم که وقتی که جاعل و مقنن می‌داند که زید و مکلف با همین، این جا این مبرر می‌شود که بگوید خب آقا این که متعلق‌هایش دوتا هست ما جعل می‌کنیم. وقتی می‌داند او به حجت و درست و صحیح می‌تواند ترک این امتثال این را بکند مثل عاصی نیست، بله برای عاصی تکلیف می‌کند با این که می‌داند انجام نمی‌دهد، آن جا برای این است که حجت بر او تمام بکند. اما اگر می‌داند به وجه مجوز عقلی و صحیح و درست این جا آیا می‌تواند؟ خب این یک شبهه‌ای دارد که حالا احتیاج به تعمیق دارد که جایی که می‌داند این بالبرائة الشرعیه یا عقلیه تا آخر عمرش هم انجام نمی‌دهد. توی تکلیف شخصی کأنّ لغو است، اما اگر قائل بشویم به خطابات قانونیه که به شخص خاص که نیست، خب دارد تکلیف می‌کند حالا این معذور می‌شود. این هم حالا توی این محاسبه چیزی که یختلج بالبال که این هم یک عنصری است که ما باید در آن توجه کنیم در این جاها. خب این یک بیان از محقق

خراسانی و بخشی از ما يتعلق به فرمایش ایشان.

بیان دوم بیانی است که شهید صدر قدس سره در حلقات آوردند برای مذهب محقق آخوند ولو خودشان قائل به این نیستند ولی برهانی برای ایشان اقامه کردند که می شود فرمایش ایشان را این جوری برهانی کرد و این برهان سه تا مقدمه دارد. مقدمه اول این است که علم، علم اجمالی علت تامه ای برای وجوب موافقت قطعیه است؛ این یک مقدمه.

مقدمه ثانیه این جا قطعاً موافقت قطعیه لازم نیست، این معلول می دانیم در این جا وجود ندارد، پس علم اجمالی مقدمه اولی می گوید علت تامه هست برای وجوب موافقت قطعیه، هر جا علم اجمالی هست وجوب موافقت قطعیه این معلول لاینفک از او هست، علت تامه هست برای این است. دو، مقدمه دو، در ما نحن فیه این معلول وجود ندارد چرا؟ چون موافقت قطعیه این جا به این است که رفع اضطرار نکنی دیگر، نه آن طرف را بیاشامی نه این را. سه، عدم وجود معلول کشف از عدم علت می کند، چون تخلف معلول از علت و علت تامه از معلول محال است. پس حالا که وجوب موافقت قطعیه در مقام نیست معلوم می شود علت که علم اجمالی است وجود ندارد.

س: حلیتش برای موافقت قطعیه وجود ندارد ...

ج: عجب است، می گویم ...

س: علم علت برای دو چیز است، برای موافقت قطعیه و حالا اگر علم از بین رفت چرا

ج: خیلی تعجب آور است فرمایش حضرتعالی! علم نمی شود باشد وجوب موافقت قطعیه نباشد، مثل این که نمی شود خورشید تابیده باشد، طلوع کرده باشد این جا و آن جا روشن نباشد، همین که می بینیم این جا روشن نیست معلوم می شود آن خورشید طلوع نکرده فلذا آن جا هم دیگر روشن نیست.

س: خورشید علت است هم برای روشنایی هم حرارت ...

ج: علت تامه است ولی، خوب دقت بکنید

س:

ج: من تعجب می کنم از فرمایش شما ...

س: نه برای نور هم پیش آمده برای حرارت

ج: آقای عزیز اگر یک علت علت تامه برای دو چیز بود همین که یکی اش نبود معلوم می شود آن علت نیست، پس آن معلول هم نیست ..

س: این خیلی عجیب است، یعنی اگر کسوف شد هوا گرم نیست چون روشنایی وجود ندارد ...

س: آن مقتضی است، علت تامه نیست، یعنی باشد خورشید و حاجب نباشد، شما هردو را

بیاور ...

ج: مگر می‌شود، می‌شود اگر علم

س: این بحث را ما قبلاً داشتیم که آیا این دوتا اثر در عرض هم هست یا در طول هم؟ موافقت قطعی و مخالفت قطعی در طول هم هستند یا در عرض هم هستند؟

ج: این خیلی فرمایش

س: منحصراً بفرماید یا غیر منحصراً؟

ج: بله؟

س: علت تامه‌ی منحصراً یا غیر منحصراً؟

ج: علت تامه است، علت تامه‌ی منحصراً غیر منحصراً ربطی به این‌جا ندارد ...

س:

ج: نه ربطی به این‌جا ندارد. ببینید این علت وقتی نبود تمام معالیل این علت نیست، ممکن است یک علت دیگر بیاید معلول مثل این داشته باشد. این‌که نبود

س: مستنداً الی این نیست یعنی همان منحصراً می‌شود درواقع دیگر، نتیجه‌اش می‌شود نتیجه‌ی

ج: نه ببینید...

س: نتیجه‌اش همان می‌شود، چون شما می‌خواهید بفرمایید که مستنداً به این نیست دیگر، یعنی ...

ج: یعنی معالیل این بما انّ هذا دیگر وجود ندارد در عالم، اگر چیزی باشد معلول علت‌های دیگر است. چون اگر این وجود داشته باشد به‌خاطر آن، بین آقای اگر این علت است به‌خاطر آن معلول که شما می‌گویید حرمت مخالفت قطعی است وجود داشته باشد پس معنایش چی هست؟ معنایش این است که علت از معلول خودش این معلول خودش چکار کرد؟ تخلف کرده ...

س: به‌خاطر آن می‌شود تاّمه؟

س: من می‌گویم آن تامیتش نباید ...

ج: پس علت تامه نیست ...

س: نسبت به این عرض می‌کنم نه همه‌ی ...

ج: عجب است واقعاً، بابا علت تامه‌ی

س: مرحوم آقای خوئی حاج آقا در اول بحث همین بحث ... ؟ مقدمه می‌چیند آن‌جا می‌گوید اگر همه‌ی آثار را بردارد، اگر بعضی الآثار را بردارد. تا الان این‌جا ...

ج: آثار که ربطی به این ندارد که، آن آثار که ربطی به این حرف‌ها ندارد، آن آثار که مال علم نیست، آن آثار مال خود شیء است. آن نجس یک آثاری دارد نه این که علم شما. ما داریم آثار علم صحبت می‌کنیم نه در آثار معلوم، آن حرف ایشان مال آثار معلوم است، این جا آثار علم است. ببینید اگر الف علت تامه است برای ب و جیم، علت تامه است هم برای الف هم برای ب، هم برای جیم، الف علت تامه است هم برای ب هم برای جیم. خب اگر دیدیم این جا این ب نتوانست وجود پیدا کند می‌فهمیم پس علت تامه نیست، این نیست پس جیم هم نیست. بگویید بله ب نیست ولی جیم هست. خب این که معنایش این است که پس جیم هست یعنی علت تامه وجود دارد، همین علت تامه معلولش نیست، معلول ب نیست و این مستحیل است. این که قابل اشکال نیست این و از قطعیات و مسلمات است....

س: ما کار به اشکال ایشان نداریم ما می‌گوییم آن بیان شما روی تامیت، چون این با جزء العلة با یک بیانی همین درست درمی‌آید، یعنی مستند استدلال شما نباید روی آن تامیت باشد روی آن انحصار.....

ج: تامه غیر از انحصار است، تامه است یعنی ...

س: این فرمایش شما درست است ولی مستندش تامیت علت نیست...

ج: چرا؟

س: مستندش همین انحصاری که می‌گویید از غیر این صادر نمی‌شود حالا ...

ج: نه آقای عزیز ...

س: فرمایش‌تان درست است ولی ...

ج: نه نه ربط ندارد این عرض بنده نیست فرمایش شهید صدر قدس سره است.

پس سه تا مقدمه را کنار هم گذاشتیم، ما اثبتنا که علم اجمالی علت تامه‌ی تامه برای چی هست؟ برای وجود موافقت قطعی است، یعنی نمی‌شود فرض کرد علم اجمالی باشد موافقت قطعی، وجوب موافقت قطعی نباشد. این از یک طرف.

دو، در بحث ما حتماً وجوب موافقت قطعی نیست چون وجوب موافقت قطعی که بخواهد این جا باشد یعنی هم از مضطربیه رفع اضطرار نکن، نه آن کأس را بخور نه این کأس را تا آن که آن حرام واقعی که بین است ترک شده باشد. خب وقتی وجوب موافقت قطعی نبود پس کشف می‌کنیم علت که آن علم اجمالی باشد نیست

س: تکلیف متوسط را چه جور توجیه می‌کنند؟

ج: بله؟

س: تکلیف متوسط را ..

ج: تکلیف متوسط این جا معنا ندارد ...

س: نه دیگر یا قطعاً امثالی نباید ...

ج: بله دیگر تکلیف، آقای آخوند که نمی‌گوید تکلیف متوسطه است، می‌گوید مخالفت قطعیه هم اشکال ندارد ...

س: نه به بیان مرحوم شهید صدر ...

ج: خب شهید صدر دارد به همان استدلال می‌کند، اگر کسی این مقدمات را پذیرفت معنا ندارد تکلیف متوسط ...

س: بنابر این برهانی که شهید صدر چیز کند، سه تا مقدمه اصلاً تکلیف متوسط فرضی ندارد ...

ج: فرض ندارد، معقول نیست.

خب پس بنابراین نتیجه چی می‌گیریم؟ می‌گوییم علم نیست انحلال است، برهان اقامه شد بر انحلال و این که علمی در این جا وجود ندارد. علم وجود نداشت خب آن یکی که رفع اضطرار به او کرده که او حلال است اشکالی ندارد، این یکی شبهه‌ی بدویه است که حرام است یا حرام نیست برائت جاری می‌کنیم.

خیلی برهان به خدمت شما ظاهر الصلاحی است یعنی مقدماتش مقدمات قطعیه است، یعنی اگر فرض کردیم که آن مقدمه‌ی اولی را فرض کردیم تمامش هم سر زیر مقدمه‌ی اولی است. اگر آن مقدمه را کسی قبول کرد ناچار است که بله علت تامه است برای این و این.

بعد خود ایشان مناقشات، چندتا مناقشه این جا فرموده است که حالا جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين